

از کاخ مرمر تا ساختمان قدس

■ کاخ زیبایی مرمر نخستین کاخ خاندان پهلوی است که از سمت شرق به خیابان ولی عصر (پهلوی)، از جنوب به خیابان امام خمینی (سپه) و از شمال به خیابان پاستور منتهی می‌شود. پهلوی اول برای آنکه پایه‌های سلطنتش را به طور کلی از قاجار جدا کند در سال ۱۳۱۳ تصمیم گرفت که در یکی از شاهراه‌های بزرگ دارالخلافه برای خود کاخی احداث کند. کاخ در زمینی به وسعت ۳۵ هزار مترمربع که از آن خاندان فرمانفرمایان (شاهزادگان قاجار) بود با امیزه‌ای از سبک‌های شرقی و غربی در طول سه سال ساخته شد. نمای خارجی آن تماماً با سنگ مرمر پوشیده شد و از این‌رو این کاخ بی‌همتا را کاخ مرمر نامیده‌اند. طبق اسناد به‌دست‌آمده نقشه کاخ مرمر را پهلوی اول شخصاً ارائه داد و شخصی ارمنی تبار به نام لئون تا دوسیل را مأمور ساخت این بنا کرد. استادان و هنرمندانی که در ساختمان و تزئین این بنای تاریخی همکاری داشتند، استاد یزدی (کلشی‌کار)، استاد حسین لرزاده (معمار)، استاد محمدحسین صنیع‌خاتم (خاتم‌کار)، استاد حسین طاهرزاده بهزاد و استاد حیدری عموآوغلی بودند که البته بعدها توسط استاندانی چون استاد خزیمه (کلشی‌کار) و استاد علی نعمت (خاتم‌کار) مورد بازسازی قرار گرفت. گنبد کاخ به سبک مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان ساخته شده که کلشی‌کاری آن را استاد حسین لرزاده انجام داد. تالار خاتم‌کاری کاخ را تاج محمد صنیع‌خاتم به همراه ۱۰ نفر از بزرگ‌ترین استادان به خاتم آراسته کردند.که از سقف دیوار تا میز تحریر و تمامی ابزار آلات و اشیای داخل آن تالار خاتم‌کاری شده است. این کاخ بی‌همتا در تهران ابتدا به عنوان محل کار رضاخان مورد استفاده قرار گرفت و از آنجا که محل سکونت خانواده‌اش در مجموع کاخ‌های سعادتآباد بود یکی از دلایل ساخت جاده پهلوی یا مخصوص (خیابان ولی‌عصر) اتصال بین دو کاخ مرمر و سعادتآباد بوده است و از این جهت به آن جاده مخصوص می‌گفتند که فقط افراد خاصی حق عبور و مرور در این خیابان را داشتند.

اتفاقات مهم این کاخ

مراسم ازدود پهلوی دوم با فوزه به (شاهزاده خاتم مصری) و نامزدی وی با فرح دیبا در این کاخ برگزار شد اما از مهم‌ترین وقایعی که در دوران سلطنت خاندان پهلوی در این محل رخ داد ترور نافر جام شاه معوم در ۲۱فروردین ۱۳۴۴ در برابر پله‌های کاخ به دست به یکی از سربازان گارد جویبان به نام رضا شمس‌آبادی بود. با این جریان امنیت کاخ به صورت جدی به چالش کشیده شد و محمدرضا که از این ترور بسیار خشمگین و زخم‌خورده بود دستور داد تا مطالعاتی برای تبدیل این کاخ به موزه آغاز شود و بعد از گذشت ۱۰ سال، سرانجام کاخ مرمر به نام موزه پهلوی در سال ۱۳۵۶ برای بازدید به روی عموم گشوده شد و از موارد به نمایش درآمده در موزه، لباس افسری و کلاه گلوله‌خورده شاه در واقعه ترور ناکام ۱۵ بهمن ۱۳۳۷ در دانشگاه تهران بود. این موزه تا سال ۱۳۵۹ همچنان پذیرای مردم بود و پس از آن در موزه روی بازدیدکنندگان و علاقه‌مندان بسته شد. بعدها، کاخ مرمر به مجمع تشخیص مصلحت واگذار و از این بنای شاهکار در مکاتبات دولتی به عنوان ساختمان قدس یاد شد.

لاله زار

گود زنبورک‌خانه کجاست؟

■ محله «گود زنبورک‌خانه» برای اکثر تهرانیان، نامی آشناست اما شاید کمتر کسی از وجه تسمیه نام این محله آشنایی داشته باشد. در دارالخلافه ناصری در نزدیک سر قیبراقا (خیابان مولوی کنونی) گودی وجود داشت که آن را گود زنبورک‌خانه می‌گفتند. پیدایش این محله به دوران صفوی باز می‌گردد؛ زمانی که شاهنظاماسب دستور داد تا اطراف تهران را خنق و حصار حفر کنند، از خاک بخشی از مناطق تهران، گودبرداری کردند. یکی از محلاتی که مورد حفر و گودبرداری قرار گرفت، همین گود زنبورک‌خانه بود که بر اثر مرور زمان این محله چال مانند پر شد و روی آن خانه‌سازی صورت گرفت اما چرا این محله گومدند به اسم زنبورک‌خانه، خوانده می‌شود، دارای داستانی است که ذکرش خالی از لطف نیست. در اوایل سلطنت صفویه تا اواسط دوران قاجاریه یکی از سلاح‌هایی که معمولاً در جنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت، «زنبورک» نام داشت. زنبورک سلاح گرمی بود که ما بین توپ و تفنگ قرار داشت و بر پشت شتر یا قاطر حمل می‌شد. هر دستگاه زنبورک، یک خدمه داشت که وظیفه‌اش مراقبت و به کار انداختن زنبورک در جنگ بود و به او «زنبورکچی» می‌گفتند. به‌طور طبیعی هر چند زنبور کچی، تحت سرپرستی یک فرمانده قرار داشتند که با عنوان «سرزنبورکچی» نامیده می‌شد، این سلاح و خدمه آن در سازمان نظام ارتش ایران بسیار ارزشمند تلقی می‌شد و در اکثر سفرنامه‌های آن دوران، اشاره به زنبورک و زنبورکچیان به دفعات دیده شده است. بدیهی است که با توجه به ارزش رزمی این سلاح، زنبورک‌ها در نقاط مشخص از دارالخلافه مورد نگهداری و مراقبت قرار می‌گرفت که به آن اماکن، «زنبورک‌خانه» می‌گفتند و ظاهراً چیزی در حد پادگان‌های نظامی فعلی (البته محدودتر) بوده است. یکی از اماکن زنبورک‌خانه در تهران در همان گود سرقیبراقا بود که در آن محل، قاطر‌ها، شترها و مهمات زنبورک نگهداری می‌شد و از این جهت به آن منطقه گود رفته، گود زنبورک‌خانه می‌گفتند. در میان شاهان قاجاری، فتحعلی‌شاه به زنبورک‌خانه علاقه بسیار داشت. با روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه و آغاز دوره ناصر، این سلاح اهمیت خودش را از دست داد و بیشتر جنبه تشریفاتی پیدا کرد.

دعانویسی، فالگیری

کفبینی در دار الخلافه

طلاق برای رفتن به خانه رمال

فرزانه متین

دعانویسی، رمالی، فالگیری، کفبینی و قیافه‌شناسی از مشاغل رسمی در تهران قدیم به شمار می‌آمد. افرادی که به این کارها مشغول بودند در آن روزگار به دو شکل دیده می‌شدند عده‌ای بودند که با دوره‌گردی، داد زن دور کوچه‌بازن‌ها نان درمی‌آوردند و در مقابل نیز عده‌ای دارای دکان بودند یا اینکه در خانه‌هایشان در اتاقی مجزا و بیرون از منزل یا بالاخانه به امور این کارها می‌پرداختند. تهرانیان به دعانویسی و مشکل‌گشایی علاقه‌مند بودند، چراکه اعتقاد داشتند این کارها از عهده افراد عادی بر نمی‌آید. اما این مساله باعث شده بود که شیادان و حقه‌بازان نهایت استفاده را کنند و افراد ساده‌لوح را به دلایل و بهانه‌های مختلف می‌چاپیدند. البته ناگفته نماند که بازار فالگیری و توسل به جادو و جنبل در بین زنان دارالخلافه بسیار گرم بود. روی آوردن زنان به این مسایلی تا حدی بود که گاهی اوقات زندگی زن‌اشویی‌شان از هم می‌پاشید و زمانی که شوهران‌شان از موضوع رفت‌وآمد همسرشان به این اماکن متوجه می‌شدند، تا پای طلاق دادن آنها پیش می‌رفتند. جعفر شهری در کتاب خود نقل می‌کند:

«در همسایگی‌مان شخصی به نام مشهدی شیرعلی زندگی می‌کرد که دو زن داشت. یک روز، کارش با زن دوم به زدوخورد کشید تا آنجا که به طلاق منجر شد و اهالی محل متوجه شدند، وقتی از وی علتش را پرسیدند، جواب داد: زنی که پایش به خانه رمال کشیده شود غیرممکن است که با آن بتوان زندگی کرد، زنی از میان حاضران اعتراض کرد. پس چسرا زن اول را که جلوتر از زن دومت به خانه رمال رفته طلاق نمی‌دهی و چون حقیقت برای مشهدی آشکار شد، زن اولش را هم طلاق داد. بعدها کشف به عمل آمد که آن زن مطلع، زن نهم مشهدی شیرعلی بوده است.» ناصر نجمی، نویسنده و مورخ، افسرد رمال و فالگیر را این گونه توصیف می‌کند: «در زمان صدارت میرزااحسین‌خان سپهسالار در دارالخلافه ناصری، جمعی درآویش شبید، رمال نیرنگباز، جفار خدعه‌گر و چرب‌دست و کلکنزن، دکان‌هایی می‌گشودند و خلائق خالی از ذهن و سر خورده را برای کارکشایی و کار راهاندازی و رهایی از بدبختی و بدبختی به دام‌گاه‌های خود می‌کشاندند. این جماعت جاهل رنگ‌کن، سرمرایه اصلی‌شان نیرنگ‌بازی، ترفند و شیادی بود.» برای آشنایی خوانندگان با اقسام مختلف این مشاغل که به آن گاهی علوم غریبه نیز می‌گفتند، از هر موارد آن‌طور که نزد تهرانیان مرسوم بوده، خلاصه‌ای ذکر می‌شود.



کفبینی

برخی کفبینی را جزو دانش می‌دانستند که از خطوط و علایم کف دست به چگونگی سرنوشت، سرگذشت، حال و آینده صاحب‌دست پی می‌برند. طولانی و کوتاهی عمر، سعادت، شقاوت، ذلت و نکبت را از طریق کف دست مشخص می‌کردند. کفبین‌ها روی هر یک از خطوط موجود در کف دست اسامی مشخصی نام نهاده بودند از جمله: خط سر که نشانه قوای ذهنی، خط زندگی نشان‌دهنده طول عمر، خط تقدیر یا سرنوشت یا خورشید که به منزله موفقیت و خط قالب که روشن‌کننده حالات قلبی و احساسی بود. در این میان افراد گولی‌تباری بودند که با دیدن کف دست، حرف‌های بی‌سروتهی می‌زدند و از گرفتاری، سیاه‌بختی و دشمنی‌ها می‌گفتند و صاحب دست را وادار می‌کردند برای از بین بردن عداوت و کینه‌ها، از خودشان دعا و طلسم‌هایی چون بیه گِرب، مهر گیاه، پاچه خشک شده گوسفند و… بخردند و به این طریق مردم را به خود مشغول می‌کردند.

دعانویسی و کتاببینی

دعانویسی، امری بود که کسی داعیی از روی نسخه و کتاب دعا به مناسبت حال مراجعه‌کننده، تسلیم او می‌کرد، مثلاً کسی پیش دعانویس می‌رفت و از سردرد می‌تالید دعانویس، دعای آن را از روی کتاب دعا برمی‌داشت و به دست آن شخص می‌داد. کتاب داعیی که در آن ایام مورد استفاده قرار می‌گرفت کتاب جامع‌الدعوات بود که بین دعانویسان رواج داشت و در آن کتاب به شرح و بیان انواع دعاها و طلسم‌ها پرداخته شده بود. دعا‌هایی که تهرانیان برای گرفتن آن به سراغ دعانویسان می‌رفتند اکثراً شامل دعای چشم‌زخم اطفال، زیاد شدن شیرمادر، طلب فرزند، زان‌بند، احضارجنه، مالمالجه دیوانه و خرافاتی از این قبیل بود. عمل دعانویسی اکثراً با سرکتاببینی تکمیل می‌شد.دعانویس ابتدا اسم خواننده و نامرش را می‌پرسید و سپس حرف آن را به محاسبه عدد ابجد درمی‌آورد. سرکتاببین و دعانویس‌های دارالخلافه به سه شکل دیده می‌شدند:

کوپه‌پس کوچمه‌های باربک محله عودلاجان که روزگاری بزرگ‌ترین محله پایتخت و زندگی مرفه‌نشین‌ها بوده، یکی از امامزاده‌های معروف تهران به نام «امامزاده یحیی» را در خود جای داده است. خیابان سیروس از شمال، خیابان ری از جنوب، خیابان ۱۵ خرداد از شرق و خیابان امیرکبیر از غرب این امامزاده قدیمی را محصور کرده است. امامزاده یحیی که در کوچه‌ای به نام خود قرار دارد در ایامی نه چندان دور زائرانی را از تمامی نقاط تهران گردهم می‌آورد اما امروزه فقط اهالی محله خیابان ری و اطراف آن با زنده کردن خاطرات خود به راز و نیاز می‌پردازند. به گفته یکی از خادمان امامزاده، «امامزاده یحیی از محدود امامزاده‌هایی است که اغلب افراد مسن به زیارت این مکان مقدس می‌آیند»

بنا و کتاب امامزاده یحیی

این امامزاده از معدود بناهای و باز با حیاط مشجر است که گنبد مخروطی شکل آن که با کاشی‌های آبی رنگ پوشیده شده، جلوه زیبایی را به ناحیه ۱۲ پایتخت داده است. این گنبد مخروطی شکل در ابتدا آجری بوده که با روی کار آمدن قاجاریه، اطراف این برج کاشی‌کاری شده، اتاق، ایوان و مستحدثات دیگری به سطح خارجی گنبد افزوده شد و در سال ۱۳۱۸ دوباره بنای اصلی خشتی آن مورد مرمت قرار گرفت تا اینکه به شکل و شمایل امروزی درآمد. براساس کتیبه موجود در محوطه امامزاده، این بنا متعلق به قرن هفتم هجری قمری است که ساخت آن به دوران مغول نسبت داده شده است. البته برخی از مورخان ساخت و احداث بنا را مربوط به قرن نهم هجری در زمان تیموریان می‌دانند. در هر صورت این بقعه متبرک متعلق به حضرت ابوالقاسم عزالدین یحیی مشهور به امامزاده یحیی است که از نقبای شهر قم و ری بوده که با ۱۵ واسطه به امام زین‌العابدین می‌رسد. او در سال ۵۹۲ ه‍.ق به‌دست علاءالدین خوارزمشاه به شهادت می‌رسد. در مجاورت بقعه برادر امامزاده یحیی به نام محمد نیز تا دو ماه گذشته قرار داشت که به دستور اوقاف در ماه محرم، بقعه امامزاده محمد از جوار بردارشان برداشته شد و در زیر مرقد امامزاده یحیی قرار گرفت. در کنار بقعه این دو امامزاده با انبوهی از تسبیح‌های رنگارنگ مواجه می‌شوید که خادم زیارتگاه در

طهران قدیم



دارالخلافه، میرزااحسین امدادی بود که در محله سیروس دکان داشت. غیر از این دو رمال که جعفر شهری آنها را جزو رمالان واقعی برشمارد، افراد دیگری نیز بودند که از علم و دانش رمل فقط ابزارش (رمل و صفحه رمل) را داشتند و شال‌لان‌ات محسوب می‌شدند و کارشان به این صورت بود که رمل را در دست می‌غلطانیدند و سپس روی صفحه رمل که اشکال ۱۶ گانه روی آنها رسم بود، می‌ریختند و سپس قائلانه‌ای را که دارای ظاهر قدیمی بود باز کرده و از روی آن برای مشتری یکسری اراجیف می‌خواندند.

قیافه‌شناسی

قیافه‌شناسی، چه‌رشناسی یا علم فراست از دیگر مشاغل بود که تهرانیان قدیم از مشتریان پروپاقرص آن به حساب می‌آمدند. مردم معتقد بودند که هر یک از اعضای بدن از موی سر تا ناخن، حقیقت، خلیقات، احوال افراد را بازگو می‌کند.

علم قیافه، افراد را در سه دسته جای می‌داد که شامل درشت استخوان، بلندقدان که دارای پیشانی پهن و فراخ، گونه‌های استخوانی، دست‌وپای درشت بودند که به آنها چهارشانه می‌گفتند. این دسته از افراد صاحب کلام، اراده، ثبات قدم، درستی و صداقت در عشق باوفا، فعال، دارای پشتکار، صديق، مستعد در کارهای دشوار و صبور بودند. دسته دوم، مرتان‌ یا میانه‌قد نام داشتند که دارای اندامی متوسط و عضلات معتدل بودند، این افراد همیشه بشاش و شاداند، در علم و صنعت پیش‌رو، مردمدار، شفیق و دسته سوم، ریزه‌نقش‌ها که دارای اندام و عضلات ظریف بودند، صورتی مثلث شکل که از طرف پیشانی پهن و از چانه باربک می‌شد.

این دسته از افراد کاملاً عیار، اهل حساب، دارای فهم و قوه عقل، روشن‌بین، بی‌اندازه دقیق و موشکاف، پرسود اما غالباً ترسو و در کارهای جسمی معیف بودند. با توجه به مشخصات و ویژگی‌های این دسته برای قیافه‌شناسان، بیان خصوصیات اشخاص سخت بود، چراکه بر اثر تواله و تناسل، علایم سه‌گانه با یکدیگر، مخلوط شده بود و به این ترتیب کار چه‌رشناسان را دشوار می‌کرد. از جمله اعضای که برای قیافه‌شناسان بسیار مهم بود شامل سر، پیشانی، زلف، مو، ایرو، چشم، بینی، گوش، لب و دهان، به‌طوری‌که هر کدام‌یک از آنها به انواع و اقسام مختلف تقسیم می‌شدند و دارای یکسری ویژگی‌ها و خصوصیات بودند.

متأسفانه برای زائران قابل مشاهده نیست چراکه در قسمت زیرین بقعه در ایامی خاص چون تاسوعا، عاشورا، ۲۸ صفر و برای افرادی خاص باز می‌شود.
چنار ۹۰۰ ساله
آنچه که این امامزاده را از سایر امامزاده‌های پایتخت متمایز کرده وجود کهن‌ترین درخت چنار تهران است. این درخت به ثبت ملی هم رسیده است و به دلیل علاقه‌ای وافر به اهالی قدیم پایتخت به چنارها داشتند، آثارای از دخیل و قفل‌ها روی شاخه‌های نیمه خشکیده این چنار تاریخی دیده می‌شود. مورخان از این چنار به‌عنوان سومین چنار بزرگ تهران یاد کرده‌اند. این درخت که با تزئیر قسمت‌هایی از آن را بسته‌اند که بیشتر از این در هم نشکند چندان شباهتی هم به چنار ندارد چراکه فرورفتگی در داخل درخت دیده می‌شود و آن را از سایر شمالیل چنارهای دیگر جدا کرده است. به گفته یکی از اهالی محل امامزاده، در سال‌های گذشته کفشی داخل این درخت را سوراخ کرده بود و در آنجا مشغول کفشی و زندگی بود و حتی شب‌ها در همان درخت می‌خوابید که حدود سه دهه گذشته این محل را ترک کرده و کسی از عقبش خبر ندارد. اما در مقابل برخی بسر این باورند که حفره بزرگ و سیاه درخت، به دلیل دود شمع و چراغ‌های نذری است. حتی برخی از تهرانیان قدیم بر این اعتقاد بودند که این چنار، بیماری «سیاسمرقه» را شفا می‌دهد.

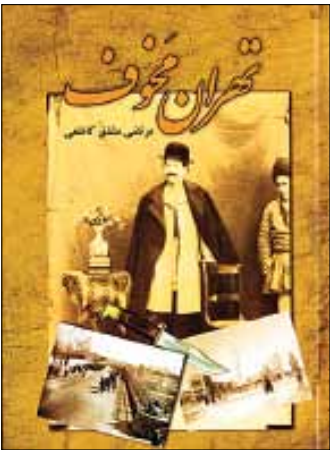
کتابخانه‌ای خالی از کتاب

کوچه بن‌بست طهماسبی، روبه‌روی امامزاده یحیی، عمارتی قدیمی به‌نام عمارت کاظمی یا کتابخانه طهران قدیم را در خود جای داده است. این بنای شوکهمند که در مساحت ۱۸۰۰ متر توسط میرزا اسیدکاظم تفرشی ساخته شده دارای تزئینات منحصربه‌فردی است و طرح عمارت متأثر از طرح متداول خانه‌های تهران دوران قجر است. ظاهراً قرار بر این بوده که عمارت به‌عنوان کتابخانه طهران قدیم تغییر کاربری دهد و درش برای همیشه روی کتابخوان‌ها و علاقه‌مندان باز باشد اما مدت‌هاست که از بازگشایی این کتابخانه می‌گذرد اما اثری از اهالی کتابخوان در آن دیده نمی‌شود چراکه شما در این کتابخانه فقط با قفسه و کتابخانه‌های خالی از کتاب روبه‌رو می‌شوید.

«تهران مخوف»

نخستین رمان اجتماعی

■ «تهران مخوف» نام اولین رمان اجتماعی به قلم مشفق کاظمی (۱۳۵۶–۱۲۸۱) حقوقدان وروزنامه‌نگار است. این داستان ابتدا به‌صورت پاورقی در یکی، دو صفحه در روزنامه «ستاره» ایران چاپ شد اما گردآوری آن به‌صورت رمان به سال ۱۳۱۰ بازمی‌گردد. تزئینی نویسنده در انتخاب عنوان «تهران مخوف» نشان‌دهنده فضای ترسناک و مخوف تهران سال‌های اواخر سلطنت قاجاریه در تهران است. این رمان را از این جهت اجتماعی می‌دانند که تمامی مردان و زنان داستان تسلیم شرایط جامعه هستند و هیچ‌کس از خود اراده ندارد و هیچ‌چیز جز پول، مقام و خوشی‌های زودگذر ارزش ندارد. مردسالاری و اقتدار مردان، ازدواج اجباری، بی‌سوادی، خرافات، خشونت علیه زنان، بی‌هویتی زنان، استفاده ابزاری از زن، نابرابری نگرش جامعه به زن و مرد از دستمایه‌های اصلی نخستین رمان اجتماعی است که در تهران به چاپ رسید و مورد استقبال شدید تهرانیان و روشنفکران قرار گرفت. در این کتاب آدم‌های خوب جامعه را اغلب فقرا و مستضعفان تشکیل می‌دهند و در مقابل قدرتمندان در زمره آدم‌های بد محسوب می‌شوند. داستان تهران مخوف سرگذشت عاشقانه فرخ و مهین (پسردای و دخترعمه) است. فرخ نجیب‌زاده فقیری است که خواهان دخترعمه‌اش مهین است اما پدر مهین به نام‌فد السلطنه که در رویدادهای تاریخی به اشرفیت نقلی رسیده و می‌کوشد از طریق بند و بست‌هایی با مقام‌های اداری به قدرت برسد، سعی در دور کردن دخترش از فرخ دارد تا آنجا که در معامله برای آنکه نماینده مجلس شود، دخترش را نیز به معرض فروش می‌گذارد و وی را می‌خواهد به سیلوش میرزا فرزند یکی از شاهزادگان قاجاری دهد. خواننده به همراه سیلوش با مکان‌های پست و شیره‌کش خانه‌های تهران و زندگی این نوع دسته از افراد آشنا می‌شود. کاظمی، فرخ را درگیر ماجراهای مختلف می‌کند و با انتساب قهرمانی‌ها و از خودگذشتگی‌های مبالغه‌آمیز، نجیب‌زادگی را به خوانندگان رمان گوشزد می‌کند. درواقع در کل می‌توان ماهیت کتاب را درگیری روشنفکران آدامنش با نویسندگان و نظام استبدادی حاکم بر پایتخت دانست.



برگی از تاریخ

آموزش رایگان زبان‌های خارجی در مکتب مشیره

■ نخستین و آخرین کلاس رایگان آموزش زبان ۱۵۰ سال گذشته در دوران ناصرالدین‌شاه در تهران تأسیس شد. در آن زمان علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، وزارت علوم را برعهده داشت و ریاست دارالترجمه بامیرزاحسن‌خان اعتمادالسلطنه بود. بهترین و گویاترین سند به‌جا مانده از تأسیس اولین کلاس رایگان آموزش زبان، شماره ۴۸ روزنامه «ایران» مورخ هفت شعبان ۱۲۸۸هجری‌قمری است: «حسب‌الامر الاقدس الاعلی، سلباقا امر و مقرر شده بود که دارالترجمه مهابولنی اعتقاد یافته و جمعی مترجمان ایرانی که به فرنگستان رفته و سپس به دربار همایون آمده‌اند، مجتمع شده- به این تفصیل: آقامیرزا رضای کاشانی، موسوی‌پروسی، میرزا هارون‌خان، میرزا علی‌خان، میرزا علیقلی، «سادوس» خان، که به ترجمه و خدمات رجوعه می‌پردازند. محض رواج‌السنه مختلفه و ترقی این صنعت در مملکت محرومه، مقرر و اعلان می‌شود که در ایام تحصیل هم‌روزه از دو ساعت به غروب مانده تا هنگام غروب، مترجمان داخله و خارجه از چهار زبان تدریس می‌نمایند: زبان فرانسه، زبان انگلیس، زبان روس، ترکی‌اسلامبولی و هر کس از اهالی و لوانی در وقت معین در دارالترجمه حاضر شود، بدون اینکه چیزی از او خواسته باشند قبول نموده، مجاناً او را به هریک از چهار زبان میل باشد می‌آموزند. محض اعلام عمومی در این روزنامه مبارکه که مسمت انطباع یافت.» یک ماه بعد مورخ مقدمهٔ رمضان ۱۲۸۸ هجری‌قمری، روزنامه ایران، برای دومین بار به اعلان دارالترجمه دولتی پرداخت. آن اعلان حاکی از شروع فعالیت کلاس‌های رایگان آموزشی زبان و حاوی اسامی نخستین شاگردان بود. بعد از این اعلان هر روز بر تعداد شاگردان این کلاس‌ها افزوده شد و اخبار مربوط به آن در روزنامه ایران مرتباً درج می‌شد. این کلاس‌ها بعد از مدتی به نام «مکتب مشیره» خوانده شد. وجه تسمیه این کلاس‌ها به مکتب مشیره از آن جهت بود که ابتکار و تأسیس این کلاس‌ها در دوره صدارت میرزا حسین قزوینی ملقب به مشیرالدوله و سپهسالار انجام گرفت.